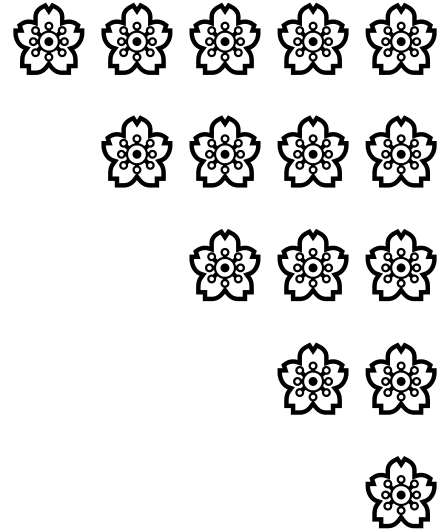


• شوهر غیر تی— (👤) من—, [۲۰:۵۲ • ۹,۰۵,۲۰]

[In reply to] • شوهر غیر تی— (👤) من—



part_344#

#عروس_ارباب_زاده

بابا خیره بهش شد و گفت :

_ شنیدم دوستش نداری واسه انتقام باهات ازدواج کردی ، خیلی سختی کشیده بخاطر تو پس چرا هنوز دوست داری داشته باشیش تو که خودت زن دوم داری ؟ ارباب زاده اخماش به طرز وحشتناکی تو هم فرو رفته بود میترسیدم دعواشون بشه اوضاع داشت خطرناک میشد _ درسته خودم یه زن دوم دارم اما قراره نیست زن اول خودم رو طلاق بدم این زندگی شخصی من هست به هیچکس حق دخالت نمیدم .

بابا بلند شد نگاهش رو بهم دوخت :

_ ما باید بریم وقت دیگه دوباره میایم پیشت ، به حرفام فکر کن اگه خواستی بیای من پشتت هستم !.. مامان اومد سمتم محکم بغلم کرد بعد خداحافظی رفتند ، غمگین سرجام نشستم تازه داشتیم میفهمیدم خانواده چی هست

_ ستاره

خیره به ارباب زاده شدم و گفتم ؛

_ بله

_ تو بهشون گفتی با من مشکل داری؟!!

چشمهام گرد شد :

_ نه من چرا باید همچین چیزی بهشون بگم مگه دیوونه

هستم اصلا؟

_ دیوونه نیستی اما حرفایی که شنیدم به هیچ عنوان

درست نبود

_ منم قرار نیست به حرف بقیه گوش بدم ارباب زاده نیاز

نیست شما من رو قضاوت کنید

بعدش بلند شدم که مامان ناز گل پرسید :

_ کجا میری ستاره؟

_ میخوام یخورده استراحت کنم حالم زیاد خوب نیست

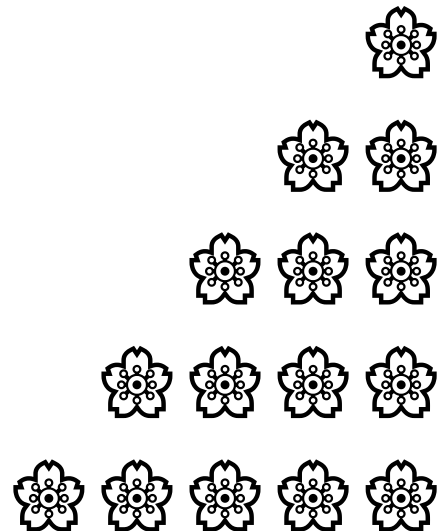
اگه اشکال نداره

سرش رو به نشونه ی مثبت تگون داد :

_ نه اشکال نداره عزیزم باید استراحت کنی

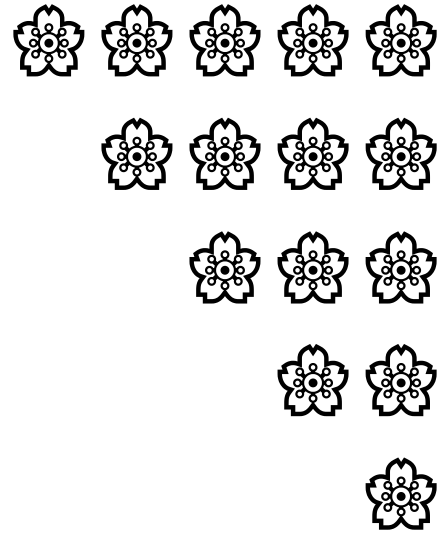
راه افتادم سمت اتاقم حسابی ذهنم درگیر شده بود ،
یعنی کسایی که دیده بودم خانواده واقعی من بودند ،
چقدر با دیدنشون احساس خوبی بهم دست میداد
_ بلاخره خانواده ات رو دیدی !

ایستادم خیره به ترانه شدم چقدر آشفته بود قیافه اش
چرا همچین بلایی سر خودش آورده بود
شاید اگه به ارباب زاده خیانت نمیکرد همچین اوضاع
داغونی نداشت اما متاسفانه خودش انتخاب کرده بود



• شوهر غیرتی — من — ، [۱۱,۰۵,۲۰ : ۲۰:۱۰]

[شوهر غیر تی—من—] In reply to



part_345#

#عروس_ارباب_زاده

— چی میخوای ؟

مردمک چشمه‌اش لرزید با التماس نالید ؛

_ خواهش میکنم از ارباب زاده طلاق بگیر برو پیش
خانواده ات من عاشقش هستم تو داری باعث میشی
زندگیم خراب بشه

باورم نمیشد داشت بهم التماس میکرد یعنی ترانه تا این
حد عاشقش شده بود ، اصلا قابل هضم نبود اگه ارباب
زاده رو دوست داشت چرا بهش خیانت کرده بود ، خیره
بهش شدم و پرسیدم :

_ اگه دوستش داشتی چرا بهش خیانت کردی ؟
چشمها برق بدی زد :

_ به تو مربوط نیست

_ اگه بهم مربوط نیست پس چرا نشستی داری التماس
میکنی هان ؟

نفس عمیقی کشید خواست چیزی بهم بگه اما منصرف
شد میتونستم بینم چقدر عصبانی شده

_ ستاره

با شنیدن صدای ترنج به سمتش برگشتم و گفتم :

– جان

– نیاز نیست به حرفاش گوش بدی یه روده راست تو شکمش نیست

سرم رو با تاسف تکون دادم واقعا داشت درست میگفت
مثلا عاشق ارباب زاده بود اما نمیشد اصلا به حرفاش
اعتماد داشت

– ستاره بیا

داخل اتاق شدیم ، ترنج نفس عمیقی کشید و گفت ؛
– میدونم الان وقتش نیست اما باید یه چیز خیلی مهم رو
بهت بگم

ابرویی بالا انداختم :

– چی ؟

– سپهر حالش بد شده خیلی عمارت نمیاد

چشمهام گرد شد :

– چرا ؟

_ بخاطر دروغ خانواده اش

اخمام رو تو هم کشیدم و گفتم :

_ هر چیزی هم بشه سپهر با همه واسه من فرق داره اون

تا حالا هیچ دروغی بهم نگفته من هنوز سپهر رو داداشم

میدونم ، کجاست میخوام ببینمش ؟

_ خونه جنگلی

_ بریم پیشش باید باهاش صحبت کنم

_ ممنون

_ نیاز نیست تشکر کنی سپهر داداشم هست !





• شوهر غیر تی— (🌸) من—, [۱۰:۲۹ ۱۲,۰۵,۲۰]

[• شوهر غیر تی— (🌸) من—] In reply to



part_346#

#عروس_ارباب_زاده

همراه ترنج داشتیم میرفتیم که ارباب زاده صدام زد:

_ ستاره

ایستادم به سمتش برگشتم و گفتم :

_ بله

_ کجا دارید میرید ؟

_ پیش سپهر

کمی بهم خیره شد بعدش سرش رو تکون داد ، همراه
ترنج رفتیم سمت خونه جنگلی زیاد با عمارت فاصله
نداشت حدود نیم ساعت شد که رسیدیم ترنج داشت
نفس نفس میزد بخاطر حامله بودنش بود داشت به ماه
های آخرش نزدیک میشد خیره بهش شدم نگرانش
شده بودم

_ نباید میومدی حالت بد شد

به سختی خندید :

_ خوبم

– نیاز نیست دروغ بگی کاملاً از رنگ پریده ات مشخص هست

بعدش دستش رو گرفتم رفتم ولی واقعا نمیتونست زیاد راه بره

در کلبه رو زدم که باز شد سپهر متعجب اسمم رو صدا زد :

– ستاره

چشم غره ای به سمتش رفتم و بهش توپیدم :

– برو کنار ترنج حالش خوب نیست

سریع رفت کنار ترنج رو بردم داخل حسابی صورتش رنگ پریده بود ، روی مبل نشست و گفت :

– من خوب هستم

سپهر کنارش نشست و پرسید :

– میخوای بریم دکتر ؟

– نه

خودم هم نشستیم و خطاب به سپهر گفتم :

_ چرا نمایای خونه نکنه با من مشکل داری ؟

اخماش رو تو هم کشید و گفت :

_ نه

_ پس دلیل نیومدن ت چیه

نفس عمیقی کشیدم و خونسرد جوابش رو دادم :

_ من میخوام پیام اما نمیشه

چشمهام گرد شد

_ چرا نمیشه ؟

_ چون اوضاع خیلی بد هست

سرم رو با تاسف واسش تکون دادم

_ کسی که باید شرمنده باشه تو نیستی پس امشب میای

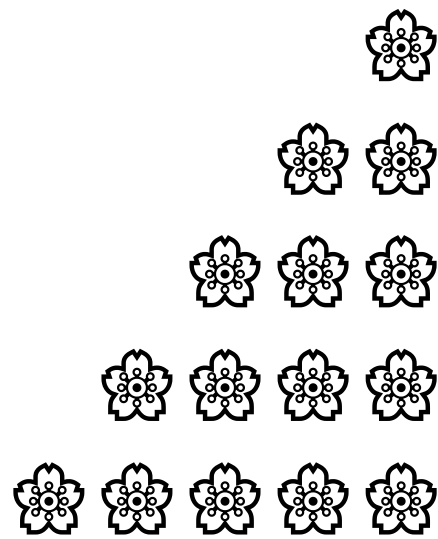
شنیدی ؟

_ سعی میکنم پیام اما نمیشه اصلا حالم خوب نیست

همش احساس میکنم قرار هست یه اتفاق بد بیفته

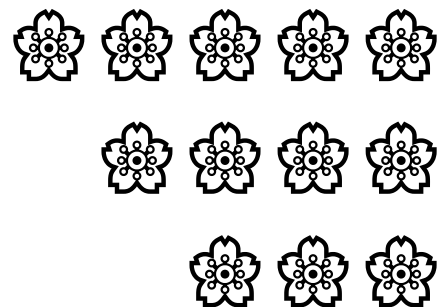
چشمهام گرد شد

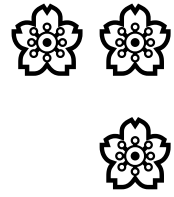
_ مثلا ؟



• شوهر غیر تی — (🌸) من —, [۲۰:۵۵ ۱۲,۰۵,۲۰]

[In reply to] • شوهر غیر تی — (🌸) من —.





part_347#

#عروس_اربابزاده

_ بابا بیاد ابرو ریزی راه بندازه مخصوصا بعد ظلمی که در
حقت انجام داده

_ سپهر من هیچ کینه ای از تو ندارم ، بلکه خیلی زیاد
دوستت دارم تو هنوز داداش منی و هیچ چیزی نمیتونه
این رو تغیر بده میدونم بخاطر اتفاق هایی که افتاده
تحت تاثیر قرار گرفتی و دوست داری از من دور باشی
اما ...

سپهر حرف من و قطع کرد :

_ دوست ندارم ازت دور باشم اما مجبور هستم

اخمام رو تو هم کشیدم و بهش توپیدم :

_ چرا مجبور هستی ؟

_ بخاطر کار هایی که انجام دادم

_ تا جایی که من میدونم هیچ کار بدی انجام ندادی ،

حال ترنج بهتر شد میریم با هم عمارت

_ اما ...

_ دیگه اما و اگر نداره من به داداش و ترنج به شوهرش

نیاز داره مگه نه ترنج ؟

سریع سرش رو تکون داد :

_ آره

* * * *

بلاخره سپهر رضایت داد و برگشتیم ، دوست نداشتیم

بخاطر اتفاقی که مقصر نبود حالش بد باشه

_ ستاره

با شنیدن صدای ارباب زاده به سمتش برگشتم و گفتم :

_ جان

_ وایستا

ایستادم که اومد سمتم و پرسید :

_ تو بلایی سر ترانه آوردی ؟

چشمهام گرد شد :

_ چی ؟

_ تموم صورتش کبود شده و جای چنگ انداختن هست
موهای ریخته شده روی زمین گفت تو کتکش زدی این
درسته ؟

مات و مبهوت داشتم بهش نگاه میکردم همچین چیزی
نمیتونست امکان داشته باشه

_ داری شوخی میکنی ؟

سرم رو به نشونه ی منفی تکون دادم :

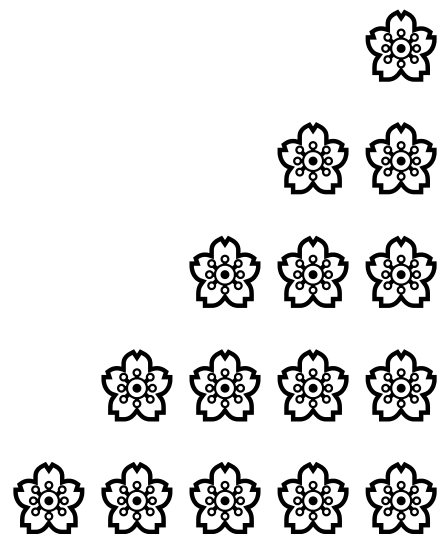
_ نه

مخم داشت سوت میکشید بخاطر حرفایی که داشتیم
میشنیدم اصلا باورم نمیشد

_ میدونستم تو همچین کاری نمیکنی احمق خودش یه
بلایی سر خودش آورده

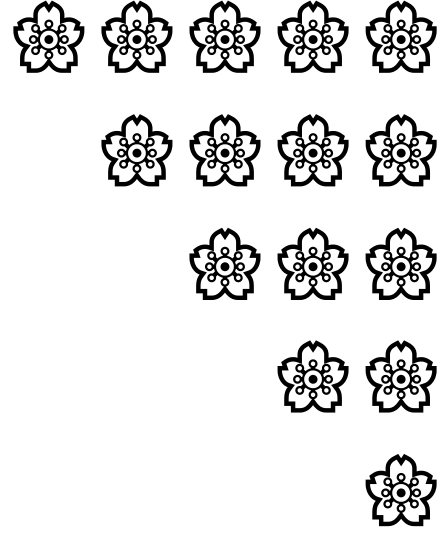
اخمام رو تو هم کشیدم و پرسیدم :

_ واسه چی داره به من تهمت میزنه ؟



•شوهر غير تيبـ (ع) منـ، [۱۰:۱۸ ۱۳,۰۵,۲۰]

[•شوهر غير تيبـ (ع) منـ] In reply to



part_348#

#عروس_ارباب_زاده

_ مثلا داره با این کارش جلب توجه میکنه تا طلاقش ندم
اما اون خیلی وقت هست گور خودش رو کنده و شک
نداشته باشید صد درصد طلاقش میدم
بعدش گذاشت رفت حسابی گیج شده بودم یعنی ترانه
واقعا همچین نقشه کثیفی کشیده

_ مامان نازگل

_ جان

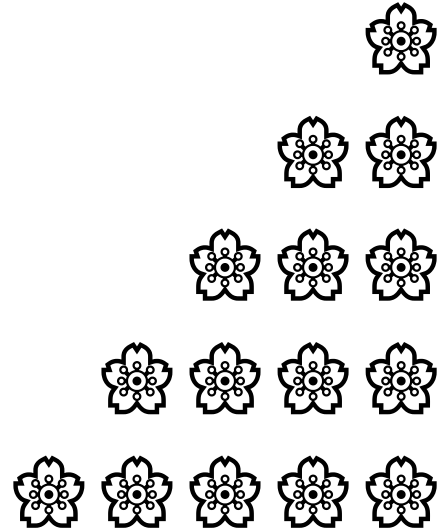
_ واقعا ترانه همچین کاری کرده ، بعدش گفته من کردم
؟

_ آره متاسفانه

سریع با عصبانیت به سمت اتاقش راه افتادم ماما
نازگل داشت صدام میزد و ایستم اما انقدر عصبانی بودم
که حد نداشت چجوری میتونست همچین تهمت کثیفی
بههم بزنه اصلا نمیتونستم درکش کنم ، یه آدم چقدر
میتونست پست و رذل باشه ، داخل اتاقش شدم روی
تختش نشسته بود داشت غذا میخورد
با دیدن من هاج و واج بههم خیره شد لابد توقع نداشت
بیام اتاقش و مچش رو بگیرم پوز خندی بهش زدم ؛
_ خیلی داره بهت خوش میگذره نه ؟

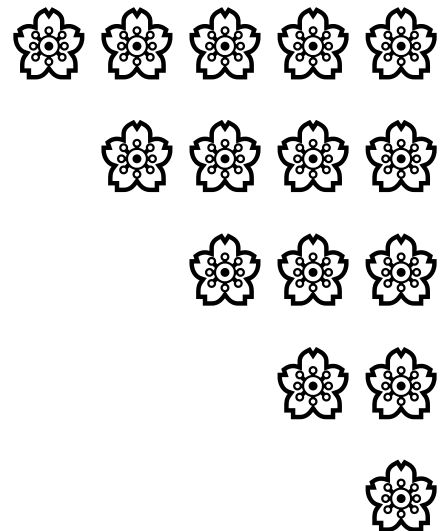
_ این چه وضع در باز کردن هست کی بهت اجازه داد
بیای ؟

_ چیشد تو که حالت خیلی بد بود پس الان داری چیکار
میکنی ؟



• شوهر غير تيب (ه) منـ، [۱۰:۲۸ ۱۴,۰۵,۲۰]

[شوهر غير تيب (ه) منـ] In reply to



part_349#

#عروس_اربابزاده

اخماش رو تو هم کشید و گفت :

_ به تو مربوط نیست

_ اتفاقا به من مربوط میشه اون هم خیلی زیاد

مامان نازگل داخل شد

_ ستاره آروم باش

به سینی بزرگ غذا اشاره کردم و گفتم :

– این حالش از همه بهتر هست فقط الان دنبال نقشه
اس خیانت کثیفش رو پنهان کنه ولی حالیش میکنم
تهمت زدن به من چه عواقبی داره

به سمتش رفتم موهایش رو گرفتم و بلندش کردم
بردمش وسط سالن پرتش کردم که صدای دادش بلند
شده بود ، با شنیدن صدای داد و فریادش همه اومده
بودند

ارباب زاده گفت :

– داری چیکار میکنی ستاره دیوونه شدی ؟

– آره من عقلم رو از دست دادم اما میخوام یه بلایی سر
این عوضی بیارم که تا عمر داره فراموشش نشه

چشمهایش گرد شد :

– چی ...

به سمتش رفتم لگد محکمی بهش زدم که صدای اخش
بلند شد چنگی تو صورتش زدم بهش سیلی زیاد خیلی
محکم حسابی صورتش زخمی شده بود ، وقتی حسابی
خودم رو خالی کردم ازش جدا شدم به سمت ارباب زاده
رفتم و گفتم :

_ این فاحشه گفته بود من زدمش ، منم زدمش که
حرفش دروغ نباشه